

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

راه پنجم برای اثبات یا جواب از قول اول که می‌گفت امر به معروف و نهی از منکر انواع
ندارد به بیانی که گذشت این هست که مراجعه‌ی به روایات وارده‌ی در باب نشان می‌دهد
که شارع مقدس مقصودش از امر و نهی یک معنای جامعی است که شامل همین انواعی
که در کلمات فقها ذکر شده است می‌شود پس بنابراین وقتی مراد یک امر جامع و جنس
بود تقسیم آن به انواع درست است. و در حقیقت این روایات تفصیل معنایی است که آن
«مروا بالمعروف و انہوا عن المنکر» دلالت می‌کند مثل این که فرموده توضؤوا، بعد حالا
یک روایتی آمده «اغسل وجهک و یدیک و امسح علی رأسک و رجلیک» این در حقیقت
توضیح همان توضاً می‌شود یا گفته تطهّر، بعد می‌گوید این جوری غسل کن، این جوری وضو
بگیر، این جوری تیمم بکن، این‌ها در حقیقت تفصیل آن تطهّری است که در جامع استعمال
شده همه‌ی این‌ها را در بر گرفته این‌جا هم «و أمر بالمعروف و انہوا عن المنکر» یک
جامعی است از این می‌فهمیم که این یک جامعی است که حالا توضیحش، تفسیرش به
نحو جزئی جزئی در این روایات آمده است این ادعایی است که حالا می‌شود حالا باید
روایات خوانده بشود ببینیم آیا از مجموع این‌ها واقعاً این را می‌فهمیم یا این که نه.

صاحب وسائل قدس سره چند باب در این کتاب امر به معروف قرار داده که روایات این
باب این مدعا را کأنّ می‌خواهد ثابت بکند. باب سوم: باب وجوب ...

س: ...

ج: نه، نه این که قرار، یعنی از آن استفاده می‌شود.

«باب وجوب الامر و النهی بالقلب ثم باللسان ثم بالید و حکم القتال علی ذلک و اقامة
الحدود» این باب سوم است. بعد باب چهارم، خیلی روایات باب چهارم مربوط به این
مطلب نمی‌شود باب پنجم، «باب وجوب انکار المنکر بالقلب علی کلّها و تحریم الرضا به و
وجوب الرضا بالمعروف» این باب پنجم. باب ششم، «باب وجوب اظهار الکراهة للمنکر و
الاعراض عن فاعله» باب هفتم «باب وجوب هجر فاعل المنکر و التوسّل الی ازالته بکلّ
وجه ممکن» الان صاحب وسائل می‌بینید این باب‌هایی که عنوان فرموده آیا می‌خواهد
بگوید این‌ها واجبات جدا جدا، غیر مربوط هستند به هم‌دیگر و مندرج تحت باب امر به
معروف نمی‌شوند؟ ظاهر کلام ایشان این است که این‌ها همه انواع امر به معروف هستند

چون کتاب امر به معروف که عنوان کتاب هست این‌ها را این ابواب را برای همان امر به معروف و نهی از منکر ایشان قرار داده پس ظاهر کلام ایشان این هست که این‌ها انقسامات امر به معروف هستند نه این که به تناسب فقط این‌ها را آورده ولو این که واقعاً که انواع امر به معروف و نهی از منکر نباشند. به تناسب فقط، طرداً للباب لأدنی تناسب این‌ها را آورده باشد. پس ظاهر کلام این محدث بزرگوار هم این است که این جور فهمیده از این احادیث که این‌ها در حقیقت انواع همان امر به معروف و نهی از منکر هستند انواع مختلفه‌ای هستند که بیان فرموده حالا باید روایات باب را بخوانیم الحمد لله روایات هم زیاد است و امروز مجلس معطر است به این که باید بیشتر روایت بخوانیم که بینیم این مسئله را اثبات می‌کند یا نه؟

روایت اولی، روایتی است همین اول باب سوم، «بابُ وجوب الامر و النهی بالقلب ثم باللسان ثم بالید» روایت از کافی شریف هست خود سند مشتمل است بر بعضی افراد که قبلاً ما این سند را مفصلاً بحث کردیم هم ارسال در آن هست چون بعض اصحابنا دارد هم بعض افراد در آن هستند که وثاقت آن‌ها ثابت نیست مثل ابی اسمع قاضی مرو و بعضی دیگر، ولی اگر بخواهیم بگویم این سند تمام است فقط از راه این هست که در کافی شریف وجود دارد. در ضمن حدیثی از امام باقر سلام الله علیه جابر طبق این سند از امام باقر نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «أَكْثَرُوا يَفْلُوكُمْ، وَ الْفَطُوا بِالْأَسِيَّتِكُمْ (یعنی تنطقوا بالسننکم، تكلّموا بالسننکم)» «و صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ» صورتهای آن‌ها را هم با ضربه‌ی ید مثلاً و امثال این‌ها «و لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً» پس شما در این جا می‌بینید این سه مرحله را دارد دیگر. أَكْثَرُوا يَفْلُوكُمْ، وَ الْفَطُوا بِالْأَسِيَّتِكُمْ وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ، که همان ید می‌شود یدی می‌شود. «و لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً، فَإِنْ اتَّعَطُوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا» با این کارهای شما «فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ إِلَّا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ يَغْيِرَ الْحَقَّ هُنَالِكَ» یعنی آن جایی که ظلم می‌کنند و این‌ها «فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ، وَ أَبْغِضُوهُمْ بِفُلُوكُمْ» این فرمایشی که فیض کاشانی داشت که معنای قلب را این قرار داد که بیغضه، یعنی آن فاعل را یا آن تارک را باید مبغوض بدارد این وَ أَبْغِضُوهُمْ بِفُلُوكُمْ، البته در این مجاهده‌ی به ابدان و این بغض، این جور نباشد که می‌خواهید بر آن‌ها سلطه پیدا بکنید و این‌ها، «عَيَّرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا، وَ لَا بَاغِينَ مَالًا، وَ لَا مُرِيدِينَ بِالظُّلْمِ طَفَرًا، [حَتَّى يَفِينُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ يَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ]» فقط مقصد این هست که امر خدا را اطاعت کنید آن‌ها به راه بیابند اما نه این که بخواهید بر ایشان سلطه پیدا کنید بر برای آن یا، بله ما پیروز شدیم ما چیزه شدیم بر شما، این‌ها نباید مقاصد شما باشد این روایت اول، پس این روایت آیا یک چیزی جدای از امر به معروف و نهی از منکر می‌خواهد بفرماید؟ یک وظیفه‌ی جدایی را دارد بیان می‌فرماید یا نه توضیح همان امر به معروف و نهی از منکر است به قرینه‌ی این که این اصلاً بیانی از امر به معروف و نهی از منکر نفرموده این‌جا، حقیقت بود که این‌جا اگر بود می‌فرمود مروههم بالمعروف و انهوهم عن المنکر، نه آن که به حمل شایع امر به معروف و نهی از منکر است را فرموده عنوان امر به معروف و نهی از منکر را در عبارت نیاورده امام علیه السلام، آن‌چه که در عبارت آورده ما هو امرٌ بالمعروف و نهی عن المنکر بالحمل الشایع است بنابراین پس تقریب این شد که حضرت در این‌جا نامی از امر به معروف و نهی از منکر اصلاً نبردند این عنوان را بیان نفرمودند با این که این عنوان، عنوانی کتابی و سنتی است و همه‌جا می‌فهمند. نام عنوان را نبردند چیزی را فرمودند که آدم می‌فهمد حالا که نام را نبردند پس خواسته حضرت مصادیق آن و ما هو آن به حمل شایع، آن را بیان بفرمایند وقتی ما هو هو به حمل الشایع هست دیگر لازم نیست عنوان را بگویم دیگر، مثل این که یک وقتی می‌گویم آقا صلّوا، یک وقتی

می‌گوییم آقا این کاری که من می‌کنم انجام بده. بلند می‌شود رو به قبله می‌ایستد و تکبیر می‌گوید و حمد و سوره می‌خواند می‌گوید این کاری که من می‌کنم انجام بده، این کاری که من می‌کنم انجام بده عنوان صلاة را نگفته اما ما هو بحمل الشایع صلاة را امر کرده بعث کرده به او، این روایت کأن وزانش این هست.

س: ...

ج: بله اگر این داشته باشد چون، بله این از آن جاهایی است که صاحب وسائل تقطیع کرده تقطیع فرموده بله اگر آن باشد باشد.

س: ...

ج: حالا این اگر باشد فاء تفریع است. حالا خوب دقت بکنید اگر نباشد بیانش، آن تقریرش آن است که عرض کردیم اگر باشد یعنی قبلش فرموده «و امروا بالمعروف و انہوا عن المنکر» این سیل انبیاء هست بعد می‌گوید «فأنکروا بقلوبکم» این فاء، فاء تفریع هست یعنی نتیجه‌ی، حالا که به شما گفتم امر به معروف و نهی از منکر بکنید یتفرع علی ذلک این است که این کارها را بکنید پس بنابراین با فاء تفریع بر عنوان امر به معروف و نهی از منکر، با این فاء تفریع می‌فهمیم که این مصداق آن است و این مراتب آن هست قهراً. قهراً وقتی این‌ها شد مصادیق امر به معروف، پس امر به معروف در یک معنای جامعی استعمال شده که این‌ها را می‌گیرد بنابراین امر به معروف دارای انواع می‌شود.

س: ...

ج: ببینید ظهورات عرفیه حجت است نه براهین عقلیه نمی‌خواهیم این‌جا بیاوریم بله ظهور عرفی، ظهور عرفی این هست که در این جای مهم که یک راهکار مهم در شریعت کتاباً و سناً امر به معروف و نهی از منکر است درست؟ در این مقام حضرت نامی از امر به معروف و نهی از منکر نبرند. در این مقام نامی از او نبرند این‌ها را می‌فرمایند پس معلوم می‌شود حضرت دارند مصادیق آن را بیان می‌فرمایند و چیزی که همان است به حمل شایع را دارد بیان می‌فرماید این ظاهر است ظهور عرفی است شما شک دارید عمل نکنید استدلال نکنید این فهم عرفی است.

و اما دلیل دوم و روایت دوم ...

س: ...

ج: نه ببینید

س: ...

ج: جواب، جواب این هست که شما امر نمی‌دانید ما هم می‌گوییم ندانید به حسب عرف و لغت، ولی لالشارع، مثل این که صلاة، صلاة در عرف و لغت یعنی دعا، حج یعنی قصد درست؟ ولی وقتی شارع گفته حجّوا بعد گفته این کارها را بکنید می‌فهمیم یک قد خاصی مقصودش هست وقتی گفته صلّوا، صلّوا در لغت یعنی ادعوا، بعد که خودش گفته نماز که می‌خوانید این‌جوری یا «صلّوا کما رأیتمونی اُصلّی» این حرف‌ها را زده این‌جا این‌جوری گفته آن‌جا، می‌فهمیم مقصودش از این صلاة این هست این‌جا هم «و امروا بالمعروف و

انهوا عن المنكر، هی فرموده این جا آن جا بعد می آید در مقام تحریص و ترغیب این عبارات و این حرف ها را می زند می فهمیم پس از این امر به معروف و نهی از منکر یک معنای جامعی مقصودش هست مثل شبیه حقیقت شرعیه می شود یک مقصود شرعی ای از این عبارات دارد مثل صلاة که به معنای دعا هست دیگر مهجور شده از آن معنای لغوی و عرفیش، حج مهجور شده از آن معنای لغوی و عرفیش، صوم مهجور شده از آن معنای لغوی و عرفیش، هکذا خمس مهجور شده خمس یعنی یک پنجم، اما این جا نه، خمس در شرع یک پنجم خاص است با شرایط خاص، ویژگی های خاص، این جا هم همین جور است زکات همین طور، این الفاطی که در شرع می بینید در شرع وجود دارد با معنای لغوی و عرفیش استعمال الان نمی شود با یک تغییر و تحوّل درش شارع اراده می کند و اراده کرده شبیه حقیقت شرعیه شده حرف این جا هم این است که آن جا فرموده «و امروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» در روایات در آیات فرموده با این روایات عدیده می خواهیم بفهمیم که کأنّ آن نفس معنای لغوی و عرفی را اراده نکرده لو سلّمنا که معنای عرفی و لغوی همین معنای مضیق است اگر حالا آن حرف اول را بزنیم که صاحب جواهر می گوید ولی اگر هم بپذیریم این حرف مضیق است این جور می شود پس از این روایت می خواهد حالا تنها این روایت نیست حالا ببینید گاهی تراکم روایات برای ما، فلذا ما الان می خواهیم روایت زیادی را بخوانیم و خواهش من هم این است که خیلی ان قلت و قلت نفرمایید برای این که ما برسیم یک مقداری روایت بخوانیم و الا همین روایت اول باید در آن متوقف بشویم آن وقت می ماند این ها.

روایت دوم: روایت دوم عن ابی عبد الله علیه السلام، این هم از کافی شریف است یحیی الطویل دارد، همان سندی است که دیروز هم خواندیم «مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَسْطَ اللِّسَانِ وَ كَفَّ الْيَدِ وَ لَكِنْ جَعَلَهُمَا يُبَسِّطَانِ مَعًا وَ يُكَفَّانِ مَعًا» خدا این جور نیست که بسط لسان را اجازه داده باشد که با زبان می توانید حرف بزنید اما دست ها را بسته باشد نه این ها با هم است هر جا اجازه داده با زبان حرف بزنید اجازه ی کار یدی هم داده هر جا اجازه ی کار یدی داده کار لسانی را هم داده خب، از این روشن می شود که پس بنابراین آن جایی که می گوید و امر بالمعروف، لسان را دارد می گوید همان جا کار یدی را هم اجازه مثلاً داده حالا این یک ایمانی دارد، البته دلالت این ندارد یک ایمانی به این مطلب دارد ولی دلالت، اگر ما بودیم و تنها این روایت انصاف این است که نمی توانستیم استفاده کنیم. ایمانی دارد که لعلّ آن جا... چون بله اجازه ی کف ید داده، بسط لسان داده یک تکلیف دیگر هم کنارش گذاشته مثل این که خدا فرائض را واجب کرده کنارش نافله هم گذاشته یک کار دیگری هم کنارش گذاشته باشد.

روایت دیگر؛

روایت دیگر این هست که، حالا من باز روایت سوم باب را هم له مقداری دلالت دارد اما در عین حال چون خیلی وضوحش مثل چیز نیست من بیش تر همان روایاتی را می خواهم بخوانم که یک کمی بیش تر دلالت دارد.

روایت چهارم باب؛ «محمد بن الحسن قال قال امیر المؤمنین» یعنی شیخ طوسی این طور می فرماید: «قال قال امیر المؤمنین (که اسنادش جزمی است) مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ يَقْلِبُهُ وَ لِسَانَهُ (وَ يَدَهُ) فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ» هر که انکار منکر را به قلب و لسان و یدش ترک بکند آن مرده ای است که بین زنده ها به حسب ظاهر دارد زندگی می کند در واقع این میت است میت است که این کار را نمی کند. این هم مثل همان میت ها می ماند.

«مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ»، این البته دلالت نمی‌کند که امر به معروف هم سه مرحله دارد بلکه، نهی از منکر سه مرحله دارد مگر این که بگوییم در امر به معروف هم ترک المعروف منکر.

روایت بعدی «عن الرضا عليه السلام قال قُلْتُ لَهُ لِمَ سَمَّيَ الْخَوَارِجُونَ الْخَوَارِجِينَ فَقَالَ أَمَّا عِنْدَ النَّاسِ» وجهش را دیگر صاحب وسائل حذف کرده «إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَمَّا عِنْدَنَا فَسَمَّوُا الْخَوَارِجُونَ الْخَوَارِجِينَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا مُخْلِصِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ مُخْلِصِينَ لِعَيْرِهِمْ مِنْ أَوْسَاخِ الذُّنُوبِ بِالْوَعْظِ وَ التَّذْكِيرِ الْحَدِيث» این‌ها برای این که خودشان پاک شده بودند و دیگران را هم پاک می‌کردند. مخلص بودند و مخلص، خودشان پاک شده بودند و دیگران را هم پاک می‌کردند مِنْ أَوْسَاخِ الذُّنُوبِ، به چه وسیله؟ بِالْوَعْظِ وَ التَّذْكِيرِ، به این که موعظه می‌کردند تذکر می‌دادند به این‌ها، این هم چیست؟ نفرموده بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر، با این که اگر آن وسیله‌ی اغلب است وسیله‌ای است که خدای متعال هم گذشتگان را، هم ماها را هم ایین امت را هم امت‌های گذشته، چرا نفرمود بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر، چرا آن عنوان را ترک کرد؟ آن که اولی به ذکر بود تا این‌ها، این معلوم می‌شود نه این‌ها همین مصداق آن‌هاست همین مصداق امر به معروف و نهی از منکر است و مقصود از امر به معروف و نهی از منکر است پس بنابراین چون اگر این‌ها غیر امر به معروف و نهی از منکر باشد امر به معروف اولی بالذکر بود و مستبعد است که امام اولی بالذکر را ترک کند و چیزی که لایکون اولی بالذکر به جای او بیان بفرماید مثل این که شما می‌خواهید یک کسی را تعریف بکنید علم دارد تفقا دارد همه‌ی این‌ها را دارد شما بیایید تعریفش بکنید به این که مثلاً کم می‌خواهد، آن‌ها را ذکر نکنید اصلاً، آن‌ها اولی به ذکر است می‌گوید آقا هیچ گناهی از او ندیدم هیچ معصیتی از او ندیدم هیچ دروغی از او ندیدم سر بزند این‌ها را ذکر نکنید بیایید یک چیزهایی که مثلاً خیلی مهم نیست بگویید. این‌جا هم همین‌جور است این ترک امر به معروف و نهی از منکر در کلام امام، این نشان می‌دهد که همه‌ی این‌ها مصادیق چه کسی هستند؟ همین‌ها مصادیق امر به معروف و نهی از منکر هستند بالوعظ و التذکر.

س: ...

ج: بله، درست است ما همین را می‌خواهیم حالا ضمّ روایات آن وقت با هم می‌شود دیگر، نه تک تک، این ضمّ روایت به هم می‌خواهد نشان بدهد که این‌ها مراتب می‌شود پس الان وعظ و تذکیر را هم چه کرده؟ امام علیه السلام کأنّ این را هم جزو مصادیق شمرده و قرار داده.

خب روایت بعدی، روایت بعدی «عَنْ أَبِي عَنَيْدٍ اللَّهِ ع قَالَ: أَيُّمَا تَأْسِيٍّ تَسَاءَ فِي قَوْمِهِ ثُمَّ لَمْ يُؤَدِّبْ عَلَى مَعْصِيَةِ كَانَ اللَّهُ أَوَّلَ مَا يُعَاقِبُهُمْ بِهِ أَنْ يَنْقُصَ فِي أَرْزَاقِهِمْ» کسی که در یک گروهی زندگی می‌کند و دنیا آمده و آن‌جا بزرگ شده و بالاخره با آن‌ها زندگی می‌کند «ثُمَّ لَمْ يُؤَدِّبْ عَلَى مَعْصِيَةِ»

س: ...

ج: حالا هر دوی آن.

و این آدم دیگران را تأدیب نمی‌کند به معصیت‌هایی که انجام می‌دهند، بی‌تفاوت است. این «كَانَ اللَّهُ أَوَّلَ مَا يُعَاقِبُهُمْ بِهِ»، این هست که «أَنْ يَنْقُصَ فِي أَرْزَاقِهِمْ»، گرانی و کمبود

مایحتاج و این‌ها را درشان می‌اندازد و لعل همین مشکلاتی که ما الان داریم چه می‌دانیم یعنی نباید بگوییم چه می‌دانیم باید بگوییم یک قدر آن را می‌دانیم برای همین گناهای است که دارد می‌شود و کسی هم به کسی کار ندارد من الصدر الی الختم دولتی و غیر دولتی و همه مبتلا هستند بالاخره، این ممکن است خدای متعال این که دارد این کار را می‌کند برای این جهت باشد، البته در کنار الطاف خدای متعال که نباید یادمان برود و شکر خدا را داشته باشیم که در یک محیطی قرار گرفتیم که همه‌ی اطراف چه‌جور است و خدا این‌جا را چه‌جور حفظ کرده این هم برای آن مجاهدتها و اخلاص‌هایی است که عده‌ای دارند. این به خدمت شما عرض شود یا «لَمْ يُؤدِّبْ عَلَى مَعْصِيَةٍ» دیگران کار ندارند این هر گناهی می‌کند هر چیزی می‌کند این احتمال دوم بعید است چون من نشأ فی قوم دیگر نمی‌خواهد، این بیش‌تر با همان معنای اول بیش‌تر سازگارتر است ولی اگر به معنای دوم هم باشد باز همین. حالا وجه استدلال چه هست؟ بجای لم يؤمر بالمعروف، لم ينهی عنه، يؤدِّب فرموده يؤدِّب یک معنایی است که همه می‌فهمیم که چی؟ ادب تأدیب کردن، فقط منحصر به گفتن نیست تأدیب کردن به حسب لغت و عرف و ارتکاز عرفی همان احم کردن و این‌ها در آن هست لسان هم در آن هست کتک زدن هم در آن هست بنابراین از همان به جای تعبیر به امر به معروف و نهی از منکر که او را اصلاً نام باز این‌جا نبرده یک تعبیر دیگری به کار برده که این تعبیر دیگر می‌بینیم تعبیری است که همه‌ی این موارد را شامل می‌شود پس بنابراین این تعبیر در حقیقت تقریب استدلال این می‌شود این تعبیر به جای يؤمر و نهی است، یا به جای يأمر و نهی است پس معلوم می‌شود يأمر و نهی یک معنایی دارد که ممکن این که استبدال بشود به این که این‌جور تعبیر بکنیم بگوییم يؤدِّب، او یک معنایی دارد که می‌توانیم آن معنا را در مقام نقل به معنا و استبدال و آوردن تعبیر دیگر، این را به جای او قرار بدهیم آن اگر فقط بخشی از این بود آن معنا اگر بخشی از این بود این تمام نبود به خاطر این که اوسع دارد دلالت می‌کند از آن چه که مبسوط است.

و اما بعدی، باز بعدی که روایت هفتم باشد آن را دیگر حالا عرض نمی‌کنیم روایت بعدی می‌فرماید: «إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّامِ» آن روزی که ما با اهل شام رو به رو شدیم در آن جریان و حادثه، حضرت در آن روز این خطبه را فرمودند «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُذْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ» در آن صورتی که عدوانی را می‌بیند یا منکری را می‌بیند که دارد انجام می‌دهد این بقلیش انکار بکند «فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ» وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَى قَدْ لَكَ إِلَٰهِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ تَوَرَّ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ» این، این روایت هم قبلاً ما این‌ها را، خیلی از این‌ها را مفصلاً سنداً دلالتاً این‌ها را بحث کردیم. حالا این‌جا هم این روایت بالاخره دلالت می‌کند که مراتب ثلاثة است دیگر، انکر بقلبه بلسانه، بعد حالا این مشکلاتی که دارد این‌ها را هم قبلاً بحث کردیم چطور می‌فرماید یکی از ادله‌ی معارضه‌ی با وجوب امر به معروف و نهی از منکر را این روایت آوردیم. چون می‌فرماید چی؟ همین که انکار قلبی بکند انکار قلبی هم که امر به معروف و نهی از منکر نیست همین که شما انکار قلبی بکنی سَلِمَ وَ بَرِيَ، پس بنابراین همیشه امر به معروف واجب نیست و الا چطور سَلِمَ وَ بَرِيَ؟ اگر نهی نکرده امر نکرده گناه کرده پس اگر واجب باشد او، چه‌جور می‌فرماید سَلِمَ وَ بَرِيَ؟ پس سَلِمَ وَ بَرِيَ يدل بر این که آن‌ها واجب نیست یک امر مستحبی است، یک امر محبوبی است این اشکال آن‌جا بود یعنی جزو ادله‌ی داله‌ی بر عدم وجوب و معارض با ادله‌ی وجوب آوردیم آن‌جا جواب داده شد. حالا این سَلِمَ وَ بَرِيَ

این جا یعنی خودش در امان می ماند از نظر عقاید و این ها، از نظر عقاید و این ها سَلِمَ و بَرِّئَ، اما آیا ترک واجبی نکرده؟ بنابراین انسان وقتی یک عدوانی را می بیند یک منکری را می بیند اگر در قلب خودش انکار کند بگوید این حرف درست نیست این را درست نیست این کار درست نیست از این که خودش بشود جزو آن ها از نظر عقیده و این ها سَلِمَ و بَرِّئَ، اما وظیفه ای به گردنش نیست که حالا امر به معروف و نهی از منکر بکند؟ بنابراین این سَلِمَ و بَرِّئَ نمی گوید امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست. یک بجهای که سر کلاس هست مثلاً دانش آموز است یا دانش جو هست یک حرف خلافی در کلاس زده می شود استاد یک مطلب نادرستی می گوید اگر در قلبش همان جا برائت از آن بجوید انکار بکند این سالم می ماند از این که تحت تأثیر آن حرف واقع بشود این سَلِمَ و بَرِّئَ، اما الان وظیفه دارد به آن استاد حرفی بزند یا به شاگردان حرفی بزند؟ این آن را نفی نمی کند پس بنابراین معارضه ندارد ولی علی ای حال از این روایت مبارکه هم استفاده می شود که ما سه مرحله را داریم.

خب روایت نهم: قال علیه السلام یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام به حسب این نقل « فِی کَلَامٍ لَهُ یَجْرِی هَذَا الْمَجْرَى فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ أَدَمَهَا رَا تَقْسِیمَ مِی کُنْدَ مِی فَرْمَايَنْدَ » فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ قَدْ لَكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ » این آدمی است که همه ی خصال خیر را دارد و کامل کرده این هم دیگر، دیگر « وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ يَلْسَانِهِ وَ قَلْبِهِ التَّارِكُ يَدِهِ قَدْ لَكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُصْطَبِعٌ خَصْلَةٍ » یک خصلت را تضییع کرده که باید کاری نمی کند ولی دو تا از خصلت های خیر را واجب کرده « وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ قَدْ لَكَ الَّذِي صَبَّغَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ » یکیش، ولی دو خصلتی که اشرف هستند که لسان و ید باشد کنار گذاشته « وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ يَلْسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ قَدْ لَكَ مَيْتٌ الْأَحْيَاءِ » آن آدمی که دیگر همه ی این خصال ثلاثه را گذاشته کنار، این مَيْتٌ الْأَحْيَاءِ، این آن کلامی که حدیث دوم بود یا سوم خواندیم که از شیخ طوسی بود فرمود در کلامی امیر المؤمنین در ضمن کلامی فرموده این همین جاست در ضمن این بوده شیخ این مقطوعش را انتخاب فرموده و آن جا بیان کرده.

س: ...

ج: حالا ببینید الان ما درجه داریم صحبت می کنیم؟ انواع داریم یا نداریم یک گرفتاری بعدی این هست که این ها ترتیب شان چه جوری است؟ در ترتیب می بینیم روایات مختلف است روایات مختلف است جمع این ها چه جوری می شود؟ فعلاً ما می خواهیم اثبات کنیم که بله انواع وجود دارد با این روایات اثبات کنیم انواع وجود دارد اما حالا این انواع ترتیب شان به چه شکل است این بحث بعدی است. بعد می فرماید حضرت سلام الله علیه حسب این نقل، « وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ » این از آن روایت از قبلی ها هم دلالتش اوضح است خوب دقت کنید این ذیل دارد چکار می کند؟ دارد می خواهد بگوید آن ها همان مراتب امر به معروف و نهی از منکر بودند که گفتیم می فرماید که « وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا » نماز و روزه و کارهای دیگر « وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » همه ی این ها « عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجَى » یعنی اثر جهاد حتی، اثر سایر اعمال خیر نسبت به امر به معروف و نهی از منکر که بسنجید مثل یک چیز کوچکی می ماند در یک بحر لُجَى، چرا؟ برای این که امر به معروف و نهی از منکر که یک وظیفه ی همگانی است آن اثری که در اقامه ی فرائض دارد و اصلاح جامعه دارد بیش تر است چون همیشگی است همگانی است ولی جهاد که همیشگی و

همگانی نیست آن مجاهدینی که می‌روند برای آن‌هاست در یک مقطع‌هایی هم لازم می‌شود اما امر به معروف شبانه‌روز در تمام سال همه‌جا همه‌ی نقطه‌ها، فلذا اثر این با اثر آن خیلی تفاوت می‌کند حالا بعد می‌فرمایند که «وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةُ عَذْلِ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ» استدلال به این روایت به این هست که حضرت سلام الله علیه بر همان انکار قلب و انکار به لسان و انکار به ید، اطلاق امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و این را مصداق این شمردند در این روایت.

خب یک روایت دیگر هم حالا شاید بتوانیم بخوانیم روایت دهم در این باب، «إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِاللِّسَانِ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ» حالا «إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ» معنایش چیست؟ چه می‌خواهد بفرماید؟ لعل معنا این باشد و الله العالم، یعنی اول چیزی که شما مغلوب واقع می‌شوید و در اثر تسویلات شیطان، شبهات و تبلیغ بد خواهان مغلوب واقع بشوید و دست از آن برمی‌دارید چه هست؟ جهاد به ید و لسان و قلوب است. این چیزی است که شما مغلوب واقع می‌شوید و دست از آن برمی‌دارید و واقعیتی هم هست دیگر، می‌بینید در واجبات خیلی‌ها نماز را می‌خوانند روزه را می‌گیرند کارهای دیگر را، اما این امر به معروف و نهی از منکر انجام نمی‌دهند خیلی‌ها زیر بار آن نمی‌روند این اولین چیزی است که شیطان مسلط بر انسان می‌شود و غلبه پیدا می‌کند یک به خدمت شما عرض شود که بهانه‌هایی برای انسان جور می‌کند که دست از این بردارد. حاضر نیست ترک نماز بکند، حاضر نیست ترک روزه بکند، حتی واجبات مالی‌اش را انجام می‌دهد اما این که حالا به این بگو به آن بگو، امر بکن نهی بکن چکار بکن، این را نه، «إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِاللِّسَانِ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا» کسی که بقلیش معروف را نشناسد ببیند باز این‌ها عامل آن بعضی از آن تفسیرها است، نشناسد یعنی اعتقاد به آن پیدا نکند آن که معنا می‌کرد قلب را به مجرد اعتقاد، می‌گوید کسی که معروف را نشناسد وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا ، منکر را هم در قلب خودش، این آدم چه می‌شود؟ این آدم را کائنات و ارونه‌اش می‌کند پاهایش را می‌برد بالا، کله‌اش را می‌آورد پایین، «قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ» شاید در قیامت این‌جوری محشور می‌شود چون روایتی که در قیامت هست که این بعضی‌ها چه‌جوری محشور می‌شوند بعضی‌ها چه‌جوری محشور می‌شوند این آدم‌هایی که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند وظیفه‌شان باشد و نمی‌کند این حالت استهزاء و تحقیر محقرانه و مستهزئانه به این شکل در بین مردم محشور می‌شوند که همه مسخره‌شان می‌کنند و این برای انسان گاهی اشد از عذاب است.

س: ...

ج: فجعل اعلاه اسفله.

س: ...

ج: یا قلبش، حالا، نه اعلاى آن شخص، نه آن قلبش، «قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ» یعنی اعلاى آن، هر چه که ضمیر علیه به آن برمی‌گردد که یعنی شماها، آدم‌ها. این هم به خدمت شما عرض شود که این روایات باب سوم بود که مقداری از آن را خواندیم.

روایت دوازدهم را هم بخوانم که دلالتش بهتر است ولی آقایانی هم که می‌خواهند تشریف

ببرند تشریف ببرند من این دوازدهم را با اجازه‌ی شما بخوانم. «الْإِمَامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ ع فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ النَّبِيِّ ص فِي حَدِيثٍ قَالَ: لَقَدْ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ جَبْرِئِيلَ وَأَمَرَهُ أَنْ يَحْصِفَ بِلَدٍ يَسْتُمِلُ عَلَى الْكُفَّارِ وَالْفُجَّارِ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ يَا رَبِّ أَحْصِفْ بِهِمْ إِلَّا يَفْلَانِ الرَّاهِدِ لِيَعْرِفَ مَاذَا يَأْمُرُهُ اللَّهُ فِيهِ» گفت من بقیه را می‌روم خسف می‌کنم ولی فلان زاهد را خسف نمی‌کنم تا ببینم خدا راجع به او چه می‌فرماید «فَقَالَ أَحْصِفْ يَفْلَانِ قَبْلَهُمْ» نه گفت قبل از بقیه این را «فَسَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبِّ عَرَّفَنِي لِمَ ذَلِكَ وَهُوَ رَاهِدٌ غَائِدٌ قَالَ مَكَّنْتُ لَهُ وَأَقْدَرْتُهُ» من تمکین به او دادم، جایگاه به او دادم، قدرت به او دادم، «فَهُوَ لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَكَانَ يَتَوَقَّرُ عَلَى حُبِّهِمْ فِي عَصِيٍّ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ بِنَا وَنَحْنُ لَا نَقْدِرُ عَلَى انْكَارِ مَا نُسَاهِدُهُ مِنْ مُنْكَرٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص- لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُعَمَّتْكُمْ عَذَابُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكِرْ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ فَحَسْبُهُ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لِدَلِكَ كَارِهِ» امام علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این جا بحسب این نقل در مقام این که امر به معروف و نهی از منکر واجب است می‌گوید آقا من قدرت بیان ندارم من چکار کنم؟ حضرت می‌فرماید این جور، اول این، از آن روایاتی است که عکس ما هو المشهور ترتیب داده قُلْيُكِرْ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، این روایات باب سوم بود و باب چهار و نه باب پنج و شش و هفت هم باید روایاتش را ان شاء الله،

و صلی الله علی محمد و آل محمد.